پاینده ایران

چند شعر میهنی از زنده یا رهی معیری پیشکشِ تارنمای تریبون آزاد پان ایرانیست در خوزستان به همه میهن پرستان

ایران پرست باش

دست اردهد به پای گل ولاله مست باش   جامی بنوش وبی خبرازهرچه هست باش
بر فرق دوستانِ دورو،پشت پای زن   در جنگ دشمنان وطن،چیره دست باش
فتح و شکست،لازمهءزندگی بود   ای مردزندگی درپی فتح و شکست باش
ترکی و پارسی نکند فرق پیش ما   ازهر کجا که زاده ای ایران پرست باش

بدخواهِ وطن

آن درد کدام است که درمان شدنی نیست   وآن لطمه کدام است که جبران شدنی نیست
بیمارِوطن، این همه از دردچه نالد؟   دردی به جهان نیست که درمان شدنی نیست
آن را که بود در صدد تفرقهءما   برگوی که این جمع پریشان شدنی نیست
هرچند که امروزخوشی،جنس گران است   آن جنس گران چیست که ارزان شدنی نیست
کم گوی که آسان نشود مشکل ملّت   آن مشکل مرگ است،که آسان شدنی نیست
بدخواهِ وطن، بهر تو دلسوز نگردد
زین گرگ ، بیندیش که درمان شدنی نیست

××

نگهبان وطن

ای وطن،خصم تورا سنگ به جان افتاده است   تشتِ رسوایی این بوم زبام افتادست
آتش کینه برافروز،که در خانهء ما   هر دغل پیشه در اندیشهء خام افتادست
روزخون ریختن ازخاین مُلک است امروز   از چه شمشیر تو در بند نیام افتادست
ریشهءخصم برافکن که زبون گشت وضعیف   جانِ این گرگ برآورکه به دام افتادست

سرِ بیگانه پرستان به کمند است بیا　　تابببینی که به دام تو کدام افتادست
خون ماخورد بداندیش وکسی آگه نیست　　بس که نوباوهءجم،در پی جام افتادست
یوسف ملک به زندان بلا گشته اسیر　　بر رخ مهر، سیه پرده ی شام افتادست
ای نگهبان وطن نوبت جانبازی توست
سرفدا ساز که هنگام سرافرازی توست

××

فتنه ی آزربایجان

فغان که آتش کین آشیان ما را سوخت　　به غیر ناله نخیزد نوایی از دهنی
جفای زاغ و زغن بین که از سیاه دلی　　به بلبلان نگذارند گوشهءچمنی
به تیره بختی ماشمع انجمن سوزد　　به هر کجا که حریفان کنند انجمنی
بنای خانه ی بیداد واژگون گردد　　به دست تیر زنی یا به آهِ پیرزنی
کسی که بدبه وطن گفت بی وطن بادا　　که بر وطن نزند طعنه ی بی وطنی
اگر میانه وتبریز و اردبیل افتاد　　به دست غیر،چوگنجی به دست راهزنی
به صبرکوش توای دل که حق رها نکند
«چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی»

1.این قطعه در هنگام نابسامانی کشورو اشغال آزربایجان توسط ارتش سرخ شوروی سروده شد ودر شماره **134** مجله تهران مصور چاپ گردید.. **2**.مصرع پایانی از حافظ

××

پندپیرایه

دوش چشمت به خواب غفلت بود　　غافل از خویشتن چو دوش مباش
چون شغالان به لانه ات تازند　　کم زمرغ ار نه ای، خموش مباش
می شوی سهم شعله خارمشو　　می شوی صید گربه موش مباش

اهل هوشت دهند پند همی غافل از پند ِاهل هوش مباش
حامی رنجبر اگر هستی روزوشب،گرم عیش ونوش مباش
هرچه گردی دشمن پرست نگرد
هر چه هستی وطن فروش مباش

××

عشق وطن

سیل آشوب روان گشت به کاشانه ما سوخت از آتش بیدادگری خانه ما
آه از آن سودپرستان که زبی انصافی طلب گنج نمایند ز ویرانه ما
نارفیقان عوض مزد به ما زجر دهند گرچه خم گشت زبار رفقا شانه ما
دوست خون دل ماخوردبه جای می ناب در عوض زهربلاریخت به پیمانه ما
دره عشق وطن ازسروجان خاسته ایم تا درین ره چه کند همت مردانه ما
شرف خانه خود گرتو ومن حفظ کنیم نشود خانه بیگانه شرف خانه ما
قدعلم کن به سرافرازی ومردی چون شیر
ورنه عشرتکده خرس شود لانه ما

××

رنج بیهوده

خائنین، اهل وطن را مایه دردسرند جمله همچون خارگل باشند و خار بسترند
گوش ها را در زمان حق شنیدن پنبه اند چشم ها را در مقام راه دیدن نشترند
همچو رهزن،هرکه را یابند دور از قافله ازتنش سرمی برند،ازکیسه اش زرمی برند
بی جهت بازیچه اغراض اینان گشته اند ساده لوحانی که هم خوش بین و هم خوش باورند
تا کهدفع شرشان از بهرمامشکل شود دشمنان ما عموماً دوست با یکدیگرند
تا که هی گردد،دل دزدان غارتگر قوی این جماعت حامی هر دزدو هر غارتگر است
محو استقلال این کشوربود امری محال
دشمنان ما درین ره رنج بی خود می برند

وطن

زنده باد آن کس که هست از جان هوادار وطن هم وطن غمخوار او هم اوست دلدار وطن
دکتری فهمیده باید، دست در درمان زند تازنو بهبود یابد حال بیمار وطن
هرکه دور ازمیهن خود،دردیار غربت است ازبرایش سرمه چشم است دیداروطن
تا خس و خارخیانت را، نسازی ریشه کن کی مصفا می شود بهر و گلزار وطن
پیکر مام وطن دانی چرا خم گشته است زان که مشتی اجنبی خواهند سربار وطن
به که در فکروطن باشیم و فکر کار او
پیش ازآن کزدست ها بیرون رودکاروطن

××

شور وطن

هر که را بر سرزسودای وطن افسر بود هرکجا باشد تنی، اهل وطن را سر بود
هرکه از میهن سخن گوید کلامش دلرباست نغمه های بلبل این باغ رنگین تر بود
هر که از نام وطن دارد کلام او نشان نامش آخر زینت اوراق هر دفتر بود
هرکه بهر زیب و زیور رونتابد از وطن چهرهء مام وطن را زینت و زیور بود
آنکه از راه خیانت سرورجمعی شده است زان بود ارباب که آن ارباب رانوکربود
آنکه در هر کار می رقصد به ساز اجنبی تازه گر شیرین برقصد لنگهء عنتر بود
مهرمیهن، پرتو مردانگی، عزمی قوی
این سه تا تنها دوای درد این کشور بود

××

ایران زمین

تو ای پرگهر خاک ایران زمین

که والاتری از سپهر برین

هنر زنده از پرتو نام توست

جهان سرخوش از جرعهءجام توست

بمان خرم ای خاک مینو سرشت

که در چشم ما خوشتری از بهشت

ترا از دل و جان پرستنده ایم

روان را به مهر تو آکنده ایم

مخور غم که آمد بهار امید

زشام سیه زاد صبح سپید

به تدبیر سرحلقهء راستان

شده مُلک جَم غیرت باستان

بر و بوم این ملک پاینده باد

درباره شاعر:
محمدحسن معیری (باتخلص رهی) در دهم اردی بهشت ماه 1288 هجری شمسی درتهران دیده به جهان گشود . رهی از غزلسرایان مشهور معاصر است که از شیوه کهن پیروی می کرد و از جهات مختلف زیر تاثیر شاعرانی همچون سعدی و حافظ و مولوی و صائب تبریزی ودر مواردی مسعود سعد سلمان قرار داشته اما بیشتر از همه از سعدی مایه گرفته است. او یکی از اعضای موثر انجمن موسیقی ملی و انجمن فرهنگستان ایران شد و پس از 1306 به عضویت شورای شعر وترانه در آمد و از اولین همکاران داود پرنیا در زمینه تولید برنامه گلهای رنگارنگ بود. از او دو کتاب"سایه عمر"و "آزاده" به جای مانده است.ازترانه های زیبایی که سرود می توان به *شد خزان گلشن آشنایی* با صدای جواد بدیع زاده و *یاد ایام* با صدای استاد شجریان اشاره نمود. رهی معیری در بامداد روز جمعه 24 آبانماه 1347 به سرای جاوید شتافت و در آرامگاه ظهیرالدوله به خاک سپرده شد.
روحش شاد

××

تریبون آزاد پان ایرانیست در خوزستان
PDF Version : mazdak
http://paniran.blogfa.com
paniran.blogfa@gmail.com